

آغاز آشنایی شما با شهید عراقی چگونه و از چه زمانی بود؟

اولین بار که من شهید عراقی را دیدم، در بند یک زندان اوین سال پنجاه و پنج بود. وضعیت این بند به گونه‌ای بود که هفت نفر از علما را ساواک در این بند قرار داده بود تا از حرمت بیشتری برخوردار باشند و می‌خواست برخورد تحقیری بکند، و علت این کارشان مرتبط می‌شود به ارتداد مجاهدین که در این زمان دشمن مشترک ساواک و علما محسوب می‌شدند. این علما آیت‌الله منتظری، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله مهدوی‌کنی، آیت‌الله لاهوتی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و آیت‌الله انواری بودند. بررسی این جریان مهم، کار سختی است، چون مجاهدین خیلی جوسازی کردند و اینها را متهم کردند که با ساواک کنار آمده‌اند و از این دست اتهامات. در حالی که این حرف خلاف بود، به خاطر اینکه اینها خیال می‌کردند علما به خاطر مبارزه و جلوگیری از اینکه دستگاه شاه سوءاستفاده نکند، هیچ خط قرمزی ندارند، در حالی که نه، وقتی از اسلام برگشتند و رسماً به اردوگاه مخالفین اسلام پیوستند، علما دیگر ملاحظه این را که شاه و ساواک چه بکنند، نداشتند، وظیفه‌شان این بود که حالا هر چه هم بشود، به مردم اطلاع بدهند. ساواک هم طمع داشت به اینکه در این قسمت بازی‌هایی بکنند و آبروی اینها را ببرد. و همه جور از این موقعیت سوء استفاده کند، هم به‌دروغ و هم به‌ظلمت و این بکند که ما مثل شما مسلمانیم و کمک کند به تضعیف مجاهدین خلق و هم وجهه متدینان را هم در میان گروهی از مبارزین خرد کند، لذا کار خیلی سختی بود که هم مصالح مبارزه رعایت شود و هم واکنش مناسبی به ارتداد آنها داده شود تا جوان‌ها را به اسم مبارزه و اسلام به مارکسیست شدن نکشانند. در هر صورت این هفت نفر شنیدند که ما هم در همان زندانیم و خواستند که ما هم به آن بند منتقل شویم، این بود که من و آقای محمدعلی گرامی را نیز به جمع این علما فرستادند و بعد از مدتی جمعی دیگری را نیز به بند یک زندان اوین آوردند که حدود سسی نفر بودند و اغلب آنها از دوستان متولفه بودند و من آنجا برای اولین بار شهید عراقی را در این جمع دیدم. خیلی هم مشتاق دیدنش بودم، اسم او را از قبل شنیده بودم و از علاقه امام به وی و مبارزات و مقاومت‌ها و شهادتش زیاد شنیده بودم و دیدن ایشان برایم خیلی جاذبه داشت. حدود چند ماه با ما بودند و بعد دوباره اینها را بردند و تا زمانی که آزاد شدیم و اینها را آزاد کردند و به دیدنشان رفتیم، دیگر اینها را ندیدیم.

در آن چند ماه که هم بند بودید، دیگر آن مدیریت کارهای زندانیان توسط شهید عراقی تعطیل شده بود؟
ایشان همچنان مدیریت زندان را به لحاظ مدیریت برنامه

دغدغه شهید عراقی پس از آزادی از زندان این بود که ساواک از اختلاف بین روحانیت و مجاهدین خلق که منحرف شده بودند، استفاده نکند. مسئله دیگر این بود که مجاهدین، جوانان را به نام مبارزه و اسلام نفریبند و به سوی خود نکشند.

غذا و مسائلی را که از قبل انجام می‌داد، داشت. یعنی به مجرد ورودش به بند ما، بساط کارهایش را پهن کرد. یک غذای خود زندان داشت و یک چیزهایی هم در ملاقات‌ها می‌آوردند و یک چیزهایی را هم می‌توانستیم سفارش خرید بدهیم. اینها همه‌اش در اختیار شهید عراقی بود که برنامه‌ها تنظیم کند و با یک اتاق راه مخصوص این کار قرار داده بود. ایشان چه ویژگی‌هایی داشتند که باعث ایجاد چنین جایگاهی در بین زندانیان شده بود؟

شهید عراقی فرد پرتحرکی بود و انرژی فوق العاده‌ای داشت و برایش داخل زندان و بیرون از زندان خیلی فرق نداشت، به‌طوری که اصلاً نمی‌توانست بی‌کار بماند. به گمانم با چنین روحیه‌ای او پس از ورود به زندان قصر دنبال این بوده است که برای خودش یک کاری جور کند. غذای زندان هم امر مهمی است و اینکه کسی بتواند به نحوی وضعیت غذا را بهبود ببخشد و کاری کند که به زندانیان کمتر سخت بگذرد، به زندانیان کمک به‌سزایی کرده است. من فکر می‌کنم ایشان قبلاً سررشته‌های از آشپزی داشت و همه اینها باعث شده بود که بتواند چنین کاری را انجام دهد. البته کار ایشان در اوین به مفصلی زندان قصر نبود، اما به هر حال بخشی از وقت ایشان را پر می‌کرد.

رابطه ایشان با روحانیت چگونه بود؟ در این مورد اختلاف دیدگاه‌هایی وجود دارد.

مرحوم شهید عراقی البته یک رگ ضد آخوندی داشت. این ذم ایشان نیست. بالاخره صنف روحانیت یک نقطه ضعف‌ها و نقطه‌قوت‌هایی دارد. برای افراد مبارز، به‌خصوص در دوره آیت‌الله بروجردی، برای اینها روحانیت سنتی که خیلی موضع مبارزاتی نداشت، یک جنبه منفی محسوب می‌شد. البته فدائیان اسلام هم یک ویژگی‌هایی داشتند. اینها سبب شده بود همه کسانی که به شهید نواب صفوی علاقه داشتند، یک دلخوری از بخش عمده‌ای از جریان روحانیت پیدا کنند. اگر چه خود

شهید نواب و برخی از فدائیان اسلام هم روحانی بودند، اما اصل آن شش‌ساخته دیگر بود و اینها یک نوع استثنائی محسوب می‌شدند.

در زندان هم شما این مسئله را احساس می‌کردید؟
کم و بیش. خوب طبعاً شهید عراقی شیفته امام شد و علاقه‌اش به امام فوق العاده بود. امام هم به ایشان علاقه‌اش فوق العاده بود. یا آیت‌الله طالقانی برایش جایگاه دیگری داشت. همچنین با آقای هاشمی همکاری و سابقه مبارزه نسبتاً زیادی داشت و حتی می‌شود گفت که این دو با هم یک دوره‌ای از مبارزه را اداره کردند. آقای هاشمی نمایندگی نیروهای قم را داشت و مرحوم عراقی نمایندگی نیروهای تهران را و خیلی کارها را اداره می‌کردند. برای نمونه، جشن فیضیه را با هم اداره کردند؛ بنابراین شرایط مثل قبل نبود و بخش اعظم افراد روحانی وارد مبارزه شده بودند، اما در عین حال یک رگه‌ای از خطرات گذشته در ذهن ایشان بود که یک روحانیت اکثریتی هستند که اما و اگری در رابطه با آنها داشتند و یک روحانیتی هم بود که وارد مبارزه شده بودند. این تعبیر در واقع خوب جا نیفتاده است. واقع این است که بیان این مسئله، کار سختی است. در خطرات منتشر شده مرحوم عراقی، شما رگه‌ای از این مسائل را می‌توانید ببینید. مجموعه افرادی که در حسینیه ارشد با دکتر شریعتی همراه بودند، نوعی موضع‌گیری نسبت به روحانیت داشتند و حتی به اینها می‌گفتند اسلام منهای روحانیت. این افسردگی خیلی از مرحوم عراقی تجلی می‌کند. مثلاً شخصی به نام سید قاسم یاحسینی، خاطرات محمد مهدی جعفری را منتشر کرده که در آن اهانت‌های زیادی نسبت به روحانیت مطهری وجود دارد؛ یعنی همه مخالفت شهید مطهری با دکتر شریعتی را حمل بر حسد کرده است. در مقابل، بسیار از شهید عراقی تجلیل کرده و به نقل از دکتر شریعتی نوشته‌اند که ما فکر می‌کردیم شهید عراقی فقط یک مبارز است، اما دیدیم تحلیلگر بسیار خوبی هم هست و ... منظور من این است که یک رگه‌هایی این افراد را جذب می‌کرده، اما نه به این معنا که شهید عراقی ضد روحانیت بود. او با ما خیلی خوبی بود، اما در صحبت‌های روزمره‌اش هم یک نوع بدگویی از آخوند مشهور بود. در ادبیات امثال شهید عراقی، آخوند و روحانی با هم تفاوت دارد. نوعی بدگویی در مورد آخوند داشت که هرگز این آخوند به معنای روحانیت نبود و خیلی فرق می‌کرد. البته واقعیت این است که مرحوم بروجردی در شرایطی بود که نمی‌توان از امثال فدائیان اسلام توقع داشت که از ایشان دلخور نباشند. البته تدبیرشان باعث شده بود که حفظ حرمت او را بکنند. اما یک چنین دلخوری‌های باقی بود و هنوز هم دیده می‌شود.

از جلساتی که با حضور شهید عراقی، شهید مطهری و شما

در برابر دستورات امام چون و چرایی نداشت...

«شهید عراقی و روحانیت» در گفت و شنود شاهد یاران
با حجت الاسلام عبدالمجید معادیخواه

حجت الاسلام معادیخواه اگر چه تنها چند سال قبل از شهادت شهید عراقی با وی آشنا گردیده است، اما این آشنایی همزمان با یکی از حساس‌ترین دوران فعالیت‌های مبارزاتی این شهید است و قضاوت او درباره رابطه شهید عراقی با روحانیت و مسئله نقل فتوا، می‌تواند گامی در برابر کشف واقعیت در برابر برخی ادعاها در این خصوص باشد.



درآمد



سید ابوالفضل خاتمی پس از ۱۵ سال

شب بیست و دوم بهمن ماه، مدرسه علوی بسیار خلوت شده بود و لحظاتی پیش آمد که در مدرسه کسی نبود. فقط من در زیرزمین بودم و آقای صاعی هم گاهی می آمد و می رفت. در این شرایط شهید عراقی و چند نفر دیگر، روی پشت پام مترصد اوضاع بودند که اگر حادثه‌ای رخ داد، آماده باشند تا اگر حادثه‌ای پیش آمد، سعی کنند که مقاومت را مثلاً تا صبح ادامه بدهند. این رفت و آمدهای او در راه پشت پام و حضور فعال او در آن شب برای تامین امنیت مدرسه علوی که محل حضور امام بود، به خوبی در ذهن نقش بسته است و یکی از شب‌های خاطره انگیز برای من است.

یک نکته دیگر را هم لازم است که اشاره کنم، من زمانی مطلبی گفتم و پخش شد که وابستگان شهید عراقی ناراحت شدند؛ اما این مشکل تاریخ است که نمی توان مدح خالص و ذم خالص از کسی ارائه داد و من نمی خواستم به دلیل اینکه گاهی سوء استفاده‌هایی از ایشان شده، نقش او را بد جلوه بدهم. مسئله اینجاست که در انقلاب ما خشونت مثل یک طلسمی بود که مجاهدین آن را شکستند. آنها سعی داشتند نگذارند کشور به شکلی قانونی اداره شود. به عنوان مثال شورای انقلاب با اجماع، قانونی را وضع کرده بود که هر متهمی باید محاکمه شود و تا پانزده ساعت حق دفاع از خود را دارد. آنها با جریان‌های تندتی که ایجاد کردند، سعی در وادار کردن امام به اتخاذ تصمیمی داشتند که شورای انقلاب را ضایع کنند و دور را به دست آقای خلیفای بدهند و برای این کار از مهره‌هایی استفاده کردند، مثلاً شهید عراقی که بسیار علاقمند به امام و حفظ انقلاب و نسل جوان بود، اعتقاد داشت که حفظ نسل جوان منوط به نشان دادن قاطعیت اسلام به آنهاست. این مسائل باعث شد که در جایی به امام بگوید که اگر هر کدام از اینها محاکمه شوند، طول می کشد و جوانان از اسلام برمی گردند. امام هم یک جایی حرفی زده بودند که از آن استفاده کردند. من نمی گویم که شهید عراقی یا امام کار بدی کرده‌اند؛ منظورم این است که مجاهدین نمی خواستند کشور قانونمند شود و مثلاً سعی در ایجاد اختلاف بین شهید بهشتی و شهید مطهری داشتند. ■

می کشد که سرانجامش معلوم نیست، لذا این جریان که به نام اسلام مبارزه می کرد، یک دغدغه‌ای برایش ایجاد شده بود که شاید به یک معنا از آن دغدغه اول در آن فصل جدی تر بود. اینکه نباید بگذاریم افرادی به اسم مبارزه، کسانی را ببرند به خانه‌های تیمی و ما ندانیم چه بر سر آنها می رود، یک دغدغه جدی بود. مجاهدین سعی می کردند این دغدغه را به شیوه‌ای مخدوش کنند و افرادی را که این دغدغه را داشتند، به اینکه ترسیده‌اند و می خواهند به ساواک امتیاز بدهند، متهم می کردند و می گفتند اینها مسئله‌شان این نیست که کسی مسلمان هست یا نه.

ترسیم چنین فضایی بسیار سخت است. یکی از مباحث در روش شناسی تاریخ، بحث بازسازی فضای گذشته است که آیا می شود گذشته را بازسازی کرد یا نه؟ برخی می گویند نمی شود. واقعا برای من بازسازی شرایط آن روز برای کسی که در سال ۵۶ نبوده، کار بسیار دشواری است. فضای کلی این گونه بود و ابتکار عمل و هدایت موج‌ها به دست مجاهدین خلق بود و وقتی می خواستند موجی ایجاد کنند، کسی حرفشان نبود و به شدت قدرت جوسازی داشتند و همه مخالفین خود را از قبل از اینکه صدای آنها به مردم برسد، به راحتی متهم به رابطه با ساواک می کردند و با این برجسی به آنها می زدند. صدای آنها شنیده نمی شد. در چنین شرایطی آنها سعی در نفوذ در دیگر گروه‌ها مثل نهضت آزادی را داشتند و اینکه با اعضا و سمبایات‌های زیادی که داشتند، به راحتی جوسازی می کردند. مثلاً در همین قضیه آزادی آنها از زندان که یک کسی هم دعا به جان شاه کرده بود، این را به گونه‌ای مطرح می کردند که حاضران در این جلسه را لجن مال کنند و کسی مثل شهید عراقی را که نمی توانستند چنین برجسی را بر او بزنند، استثنا می کردند. واقعیت این بود که آنها به عراقی هم علاقه‌ای نداشتند، اما آنها حساسیت‌های مردم و سمبایات‌های خود را می شناختند و از چهره افراد، تصاویر سفید و سیاه می ساختند و از آنها به نفع خودشان و ایجاد شکاف استفاده می کردند.

موضع شهید عراقی نسبت به نقل فتوا چه بود؟

او با فتوا مشکل نداشت و نسبت به نجاست مارکسیست‌ها تردید نداشت. آن گونه که در ذهن من است، او در آن جمعی که به بند ما وارد شدند، در این قسمت مشکلی نداشتند. حداکثر می توان گفت که در این قضیه بعضی‌ها تندتر عمل کردند، برخی کندتر، برخی دو آتشه تر بودند و برخی مصالحی را هم در نظر می گرفتند ولی مجموعاً ما مشکلی در آن جمع نداشتیم.

برخی معتقدند که شهید عراقی گرایش به سمت مجاهدین داشت. آیا شما چنین گرایشی را در این جلسات احساس کردید؟

نه، شهید عراقی هیچ گرایشی به مجاهدین خلق نداشت و امام را رهبر و مرجع تقلید می دانست و در برابر دستور او هیچ چون و چرایی نداشت؛ اما نسبت به مجاهدین ترحم داشت و آنها را به چشم قربانی‌ای می دید که شاید بتوان بر آنها تأثیر گذاشت و این را که چرا این اتفاق افتاده است، گاهی از ضعف آخوندها می دانست.

اینکه بعضی‌ها می گویند او در

انتخاب بین روحانیت و مجاهدین

در تردید بود، درست است؟

نه، به نظرم سوء تعبیر شده است. تکلیف او مشخص بود. رهبرش امام بود؛ اما گاهی بعضی از مسائل را به آخوندها نسبت می داد و مجاهدین از این مسئله سوء استفاده می کردند و این مشکل ساز می شد. در بین خود روحانیون هستند کسانی که از تعبیرهایی بسیار تندتر از او برای نقد استفاده می کنند.

از روزهای پس از آزادی از زندان

خاطره پرنگی از شهید عراقی

دارید؟

و دیگران تشکیل شده بود، خاطره‌ای در ذهن دارید؟
نه، عمدتاً در پاریس بوده است. من در آن جلسه‌ای که شهید مطهری بعد از آزادی شهید عراقی به منزل ایشان رفته بودند، نبودم. البته جلسه‌ای در منزل صدر حاج سید جوادی برگزار شد و به گمانم با شهید بهشتی بود که شاید در خاطره‌ها اشتباه شده و شهید مطهری گفته‌اند...

در جلسه منزل صدر حاج سید جوادی اختلافی که بروز کرد چه بود؟

قبل از آن جلسه‌ای در منزل مرحوم علی بابایی تشکیل شد که و جریان آن مفصل است که در کتاب خاطراتم شرح



شهید عراقی هیچ گرایشی به مجاهدین خلق نداشت و امام را رهبر و مرجع تقلید می دانست و در برابر دستور او هیچ چون و چرایی نداشت؛ اما نسبت به مجاهدین ترحم داشت و آنها را به چشم قربانی‌ای می دید که شاید بتوان بر آنها تأثیر گذاشت.

این جلسه را آورده‌ام. نمایندگان اکثر گروه‌ها در آن حضور داشتند، جلسه‌ای بود که اکثراً همراه دکتر شریعتی بودند. در این جلسه این طور وانمود کردند که من مسائل زندان و موضع علما در زندان را به نفع ساواک منتشر کرده‌ام، در صورتی که این موضوع اصلاً مخفی نبود که من بخوام آن را منتشر کنم. فتوای مشخصی بود. من و دکتر شریعتی با هم بحث می کردیم. در قسمتی از بحث، آقای میرحسین موسوی وارد بحث شد و گفت: «آقای طالقانی گفته‌اند که قرآن، مارکسیست‌های صادق را هم پیاله پیامبران قرار داده است.» من گفتم: «چون الان آیت‌الله طالقانی، مارکسیست‌ها را نجس اعلام کرده است، این حرف قابل پذیرش نیست.» به قدری به حرف من شاخ و برگ اضافه کردند که در جلسه منزل صدر حاج سید جوادی به من گفتند: «مصلحت مبارزات ایجاد نمی کند که در مورد این مسائل بحث کنید.» من به کسانی که می گفتند مطلبی که شما از زندان عنوان کرده‌اید، دقیق نیست، این را گفتم که صحبت‌م درست بوده است؛ ولی اگر مصلحت ایجاد نمی کند، فعلاً گفته نشود.

شهید عراقی هم موافق بودند که مصلحت نیست در این موارد بحث شود؟

آنها سعی می کردند از هر کسی در بازی‌های سیاسی‌شان استفاده کنند. دغدغه شهید عراقی پس از آزادی از زندان این بود که نکند ساواک از اختلاف بین روحانیت و مجاهدین خلق که منحرف شده بودند، استفاده کند. شهید عراقی نسبت به اینکه گفته شود اینها برای آزادی از زندان چنین حرکتی را انجام دادند و یا ترسیدند، خیلی حساس بود و ... چنین حالتی در شهید عراقی بود. در قضیه انحراف مجاهدین یک دلواپسی هم وجود داشت که این سازمان، جوانان را به راهی

